



دکتر آمد:

نگاه مدرس به هستی، ناشناخته است...

۱

« مدرس و سیاست موازنه عدمی » در گفت و شنود
 شاهد یاران با دکتر عادل مقصودپور

نظریه موازنه عدمی، مبنای اساسی رفتارها و برخوردهای مدرس در عرصه های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی و فردی است؛ هر چند درباره منشأ و معنای این ایده، در میان مدرس پژوهان وفاق مطلق وجود ندارد. عده ای از آنان معتقدند که این مفهوم مبین نوعی نگاه عرفانی به هستی و پدیده های آن است، لذا برای بازشناسی ریشه های معنوی موازنه عدمی و آثار آن بر منش و سلوک مدرس، گفت و شنود حاضر را با دکتر مقصود پور، استاد دانشگاه و از پژوهندگان مبنای معرفتی و عرفانی این نظریه انجام داده ایم که در پی می آید.

از نظر ادیان و هم از نظر فلسفه های گوناگون، پذیرفته شده است و بر همان اساس هم با آنها رفتار و یا در باره شان قضاوت می شود. آیا این منافاتی دارد با اینکه انسان ها از یک گوهر انسانی واحد برخوردارند؟

ما همین جا مشکل داریم. اگر من بگویم که من بهشتی هستم و بقیه جهنمی، من مسلمانم و بقیه نیستند، من نورانی هستم و بقیه تاریک. اینها ملاک هایی هستند که بحث موازنه وجودی را پیش می آورند، ولی اگر بگویم که همه انسانند از درجای، همه جلوه های از جمال خداوند را دارند از درجای و الی آخر، موازنه عدمی معنا پیدا می کند.

بحث ما همان «درجه» است که شما مطرح کردید. یعنی اگر ما اساساً به درجه قائل باشیم و بپذیریم که افراد گوناگون، استعدادها و قابلیت های مختلفی دارند و توانایی های آنها هم برای به فعلیت درآوردن آن استعدادها، یکسان نیستند، این منافاتی با موازنه عدمی و وارد شدن به موازنه وجودی ندارد، چون به هر حال برای سنجش اینها ملاک داریم، اما اگر معتقد باشیم که من ذاتاً برتر از دیگری هستم؛ بدون اینکه اساساً ملاک ما مشخص باشد، به موازنه وجودی متوسل شده ایم. در فیزیک دو تا بحث وجود دارد که شاید این مفهوم را روشن کند. ما در فیزیک بحث نور و تاریکی را داریم. آیا تاریکی وجود دارد؟ ما دستگاهی نداریم که تاریکی را اندازه بگیرد. آنچه که ما داریم برای سنجش نور است، منتهی شدت نور عوض می شود. ما اگر اعتقاد پیدا کنیم که تاریکی وجود دارد، یک شاخص مجازی را اختیار کرده ایم و بحث در همین جاست. اینکه بگویم همه جانور وجود دارد از درجای، هیچ مشکلی به وجود نمی آید، ولی اگر بگویم تاریک است و نگاه تاریک بودن داشته باشیم، مشکل ایجاد می شود. یا مثلاً سرما. شما می گوید اینجا سرد است. آیا سرما واقعاً یک واقعیت است؟

منظور سرمای مطلق که نیست، سرما هم درجه دارد. همین را که بسط می دهیم به مشکل برمی خوریم. آنچه را که می توانیم اندازه بگیریم کمی و زیادی گرماست نه سرما. به هر حال انسان ها به دلیل آنکه دارای عقل هستند، ناچار به قضاوت در برابر پدیده ها هستند و برای داوری هم نیاز به ملاک های عقلی هست و طبعاً افراد در پس داوری در یک مرتبه قرار نمی گیرند، کما اینکه ما مدرس را با بسیاری در یک مرتبه قرار نمی دهیم. سؤال این است که اولین ملاک های داوری برای پذیرش موازنه عدمی توسط مدرس از کجا و کی شکل گرفتند؟ هنگامی که انسان معتقد می شود که همه «یک» وجودند، دیگر مسئله سلطه یکی بر دیگری معنا پیدا نمی کند. مثل زمانی که انسان به بدنش می اندیشد و به این نتیجه می رسد که مسئله سلطه مغز بر بدن نیست، مسئله ارتباط و تعامل بین اعضای بدن است. مدرس نسبت به مسئله ارتباط، بسیار حساس است و می گوید هرگاه درهای مملکت بسته شدند، استقلال آن به خطر می افتد. او می گوید من با تمام کشورهای دنیا دوست هستم. درهای کشور به روی همه ممالک باز است، منتهی اگر دیدم آنها آمدند و تیر زدند، آنها را می کشم. بحثی که ما داریم، بحث ارتباطات است که در نگاه مدرس بسیار اهمیت داشت. در این نگاه به چند نکته بسیار مهم برمی خوریم. بحث پایداری، بحث

وقتی وجود پیدا می کند، کار انسان حقیقی می شود و وقتی وجود پیدا نمی کند، کار انسان، مجازی می شود. آبراهام لینکلن می گوید، پدرم کار کردن را به من یاد داد، اما عشق ورزیدن به کار را به من یاد نداد. من فکر می کنم یکی از نشانه های اصلی ای که خداوند به ما نشان می دهد این است که اگر به هنگام انجام کاری آتش عشق در وجود انسان زبانه نکشد، نشانه «حقیقی بودن» کار است و اگر این طور نبود، نشانه «مجازی بودن» است و لذا عشق می تواند انسان را به حقیقت و عدمش می تواند انسان را به مجاز نزدیک کند. ملاحظه بفرمایید صفتی که قرآن درباره پیامبر (ص) به کار می برد، جقدر جالب است: «رحمه للعالمین». نمی گوید، «رحمه للمسلمین». یعنی عشق پیامبر (ص) به قدری فراگیر است که می تواند تمام هستی را در بگیرد، در نتیجه در ایشان عشق به درجه کامل رسیده است و بنابراین هر کاری هم که انجام می دهند، کاری حقیقی است. هر قدر از عشق دور شویم، کارهایمان مجازی تر می شوند. حافظ می گوید:

«عاشق شو، ارنه روزی کار جهان سر آید
 ناپرده گنج مقصود از کارگاه هستی»

حافظ هم بحث عشق را به عنوان اصلی ترین مقصود حیات می گیرد.

بحثی که شما می کنید، بحثی عارفانه است. فردی که می خواهد وارد عرصه سیاست شود و نظر به سیاست موازنه عدمی دارد، از جایگاه و منشأ عقلی، چه چیزی را باید مجاز بگیرد چه چیزی را حقیقت؟



- مدرس تاریخ را بررسی کرده و قطعاً به افرادی مثل سقراط و بودا و امثالهم رسیده که به این حقیقت رسیده بودند، منتهی آن را مدون نکرده بودند، به این ترتیب که آنها نیز شاخص های مجازی و حقیقی را در یافته بودند یا مثل حافظ که شاخص های حقیقی حیات را «عشق به کل هستی» و «بد ندیدن» می بیند. من فکر می کنم نگاه مدرس به هستی، یک نگاه عارفانه است.

هر گاه که انسان «چند خدایی» شد، یعنی یک خدا را برای همه قائل نبود، به مجاز می رسد.

یعنی چه؟
 انسان کی می تواند برده داری را قبول کند؟ انسان اگر بداند همان طور که او ارزش دارد، دیگری هم ارزش دارد و هر دوی یک خدای واحد قائل هستند، هیچ وقت نمی تواند یک فرد سیاه پوست یا هر فرد دیگری را به بردگی بکشاند. سلسله مراتبی که انسان ها در مسیر کمال احراز می کنند، هم

قبل از اینکه به آثار و عوارض نتایج قهری به کارگیری سیاست موازنه عدمی توسط مرحوم مدرس بپردازیم، با توجه به عدم وفاقی که درباره تعریف این سیاست وجود دارد، ابتدا تعریفی از آن را بیان کنیم و سپس بر اساس آن تعریف به مباحث بعدی می پردازیم.

شهید مدرس شاخص های مجازی حیات را قبول ندارد و برای حیات، شاخص هایی طبیعی را در نظر می گیرد و بر اساس آنها، رابطه اش را با خود، با محیط، با خدا، با انسان ها و طبیعتاً سایر ممالک می چسند.

شاخص های طبیعی حیات به طور مشخص کدامند؟ هنگامی که انسان، خودش را بالاتر از طبیعت می بیند، گونه های مختلف گیاهی و حیوانی را از بین می برد، رنگ را شاخص مجازی حیات می گیرد و بر اساس آن کسانی را که پوست سیاه یا سرخ دارند، به نژاد پست تر نسبت می دهد و آنها را از بین می برد، یعنی نوعی سلطه را می پذیرد.

برخی موازنه عدمی را به این شکل تعریف می کنند که حاکمیت سلطه از بین برود و هر کسی با توجه به استعدادها و توانایی هایش در تعامل با دیگران قابلیت های خود را به ظهور برساند. در مقابل آن موازنه وجودی است که در آن افراد و قبایل، خود را قدرت مطلق می بینند و لذا نیازی به تعامل وجود ندارد. شهید مدرس از چه زمانی به چنین اندیشه ای دست یافت و آن را مبدأ فعالیت های سیاسی خود قرار داد؟ چه عواملی موجب شد که مدرس به چنین اندیشه ای برسد و نقطه آغاز آن کجاست؟ مدرس تاریخ را بررسی کرده و قطعاً به افرادی مثل سقراط و بودا و امثالهم رسیده که به این حقیقت رسیده بودند، منتهی آن را مدون نکرده بودند، به این ترتیب که آنها نیز شاخص های مجازی و حقیقی را در یافته بودند یا مثل حافظ که شاخص های حقیقی حیات را «عشق به کل هستی» و «بد ندیدن» می بیند. من فکر می کنم نگاه مدرس به هستی، یک نگاه عارفانه است و وقتی به این شکل به هستی نگاه می کند، می بیند که کسانی از قبل، این شاخص ها را دیده اند و این نگاه در تمام ساختارهایشان وجود دارد. اگر به تاریخ زندگی کسانی نگاه کنیم که زمان نتوانسته یاد آنها را از بین ببرد، همین نگاه را در آنها می بینیم. سقراط می توانست از زندان فرار کند، ولی زیر بار این موضوع نرفت. بودا سلطه ثروت و قدرت را بر خودش نپسندید. آنها به یک حقیقتی معتقد بودند و در راه آن تلاش کردند و به آن رسیدند. به اعتقاد من هر اندیشمندی اگر به تاریخ درست نگاه کند و بفهمد که چه مسیری طی شده، می تواند به این معنا برسد و هر یک از اندیشمندان ما به اجزایی از این رویکرد فکر کرده اند، منتهی در شهید مدرس به شکل برجسته ای بروز می کند.

ملاک سنجش حقیقت و مجاز در عالم هستی چیست؟ قطعاً این ملاک منشأ عقلی دارد و سلیقه های نیست؟

من به این قضیه خیلی فکر کرده ام. مولانا بحثی دارد درباره کار حقیقی و می گوید کار حقیقی نشانه عنایت خداست. من این را بسط دادم و به این نتیجه رسیدم که از نظر مولوی، وقتی شما با طبیعت پیوند می خورید، کار شما حقیقی می شود و وقتی با طبیعت پیوند ندارید، کار شما مجازی می شود. کمی بیشتر که بررسی کردم، دیدم ما می توانیم «عشق» را عاملی بگیریم که



آنکه انسان موجودی است ناقص و جاهل، با کجرفتاری‌های افراد مغرض و منحرف، برخورد نکند. فکر می‌کنم آنجا که پای مصالح عموم در میان است، مدرس آن قدرها هم با رأفت برخورد نمی‌کند. یک وقت است که انسان از خود می‌پرسد که اگر من نسبت به این شخص رأفت به خرج بدهم، چه اتفاقی می‌افتد؟ می‌دانید که مدرس بارها به رضا شاه گفت که تو بیاطراف ما و در خدمت مردم قرار بگیر و من خودم از تو حمایت می‌کنم. برای مدرس، حقیقت، اصلی است که اهمیت دارد و با خود رضا شاه جنگی ندارد.

او با پدیده سلطه و زورگویی سرچنگ دارد و البته رضاخان مصداق آشکار آن است و به نمایش و راهنمایی‌های مدرس اعتنا نمی‌کند و دست از ظلم و بگیر و ببند بر نمی‌دارد. در تقابل با رضا شاه، روش مدرس موازنه عدمی به شکلی که در این بحث، تعریف شد، نیست.

حالا من از شما سئوالی دارم. اگر قرار بود مدرس به شیوه موازنه وجودی با رضاخان رفتار کند، چه می‌کرد؟

به همین شکلی که رفتار کرد. اعتقاد من این است که اگر تعریف شما از موازنه عدمی مثبت باشد در مبارزه با رضا شاه، مدرس بر اساس موازنه وجودی رفتار کرده است. شدت عمل و شدت رفتار مدرس در مقابل رضا شاه که به مرور زمان بیشتر هم می‌شود، با تعریفی که از موازنه عدمی مطرح شد، چندان تناسبی ندارد. ببینید! مولا علی (ع) که در مواجهه با این ملجم به آن شکل عمل می‌کند، در تقابل با خواجه، کاملاً بر عکس رفتار می‌کند، چون اگر جلوی این جریان را نگیرد، کل جریان موازنه را زیر سؤال می‌برد. سؤال من از شما این است که شما چرا برخورد مولا را در مواجهه با خواجه، موازنه وجودی می‌گیرید؟ چون تمام مختصات موازنه وجودی، از جمله تقابل و برخورد صریح و قاطع را دارد.

اشکال در همین است. وقتی یک غده سرطانی در بدن به وجود می‌آید، هنگامی که آن را با عمل جراحی، برمی‌داریم، آیا ادامه حیات تضمین نمی‌شود؟ اینجا جایی است که باید قاطعانه برخورد کرد.

پس لازمه سیاست موازنه عدمی، گاهی استفاده از قهر و قاطعیت هم هست؟

قطعاً همین طور است. مگر خداوند در مورد قوم لوط، آنها را به کلی از بین نبرد؟ از خدا مهربان‌تر که نداریم، اما جایی رسید که گفت باید قوم لوط را از بین برد. این غده سرطانی آن قدر رشد کرده بود که داشت کل حیات را زیر سؤال می‌برد و لذا خداوند آن غده سرطانی را برداشت.

شما این عمل را رفتن به سوی موازنه وجودی نمی‌دانید؟ خیر، زیرا مدرس، حیات را دوگانه نمی‌بیند. نمونه شاخص موازنه عدمی خود خداوند است که انسان‌ها را دوگانه نمی‌بیند، ولی در اوج رأفت، در مورد بعضی از اقوام به شکلی که گفتم عمل می‌کند. شما فکر می‌کنید در دوران حیات مرحوم مدرس، مفهوم سیاست موازنه عدمی چقدر شناخته شد و مورد عمل قرار گرفت؟ آیا تصور نمی‌کنید که بخش مهمی از شکست مدرس به این برمی‌گردد که خیلی‌ها اساساً این سیاست را نفهمیده بودند؟ و یا اگر

اعتقاد من، اگر ما نگاه عارفانه را نسبت به هستی نادیده بگیریم، نمی‌توانیم سیاست موازنه عدمی مدرس را بفهمیم و اگر عرفان را از مدرس بگیریم، در شناخت سیاست عدمی دچار مشکل می‌شویم، چون او فقط در ارتباط با سایر ممالک، این سیاست را مطرح نمی‌کند، بلکه آن را در ارتباط خود با خود، ارتباط خود با خدا و ارتباط با مردم و فرزندان نیز آن را به کار می‌گیرد. مسئله آموزش را در نظر بگیرید، شما نمی‌توانید با سلطه با متعلم خود ارتباط قرار کنید.

البته هر نوع فرمانبری و فرمان‌پذیری را نمی‌شود در حیطه سلطه برد و باید تعریف دقیقی از سلطه داشته باشیم. بله، چون اگر سلطه در ساختار مناسب خودش تعریف نشود، مشکلات عمده‌ای پدید می‌آیند. مثلاً بحث بهشت و جهنم و سلطه آن بر عبادت را در نظر بگیرید. مولا علی (ع) معتقد است که من با هستی ارتباط دارم، بی‌آنکه نگران سلطه بهشت و جهنم باشم. نگاه سلطه‌پذیری، در ارتباط آدمی با خدای او هم دیده می‌شود. مدرس در ارتباط با خدای خود نیز، همان نگاهی را دارد که با انسان‌ها دارد، با سایر ممالک دارد و با فرزندان دارد و این یک نگاه عارفانه است. گاندری هم همین طور. وقتی به تاریخ



شهید مدرس می‌داند وقتی که بحث موازنه عدمی را مطرح می‌کند، باعث پایداری می‌شود و این پایداری باعث قوام مملکت است. هنگامی که افراد مملکت از هم دور می‌شوند، طبق اصل دوم ترمودینامیک، آنتروپی در آنها افزایش پیدا می‌کند و در نتیجه، زودتر به مشکل برمی‌خورند.

یونان نگاه می‌کنیم، خدایان بی‌شماری را می‌بینیم که با یکدیگر پیوسته در حال جنگ هستند، ولی وقتی به یک خدا قائل هستیم، دیگر جنگی وجود ندارد. به اعتقاد من جنگ خدایان با یکدیگر نمونه بارزی از موازنه وجودی است. ببینید مولا چگونه نسبت به کسی که به او ضررت زده است، باز با دید قهرآمیز نگاه نمی‌کند و این عمل را نشانه جهل او می‌داند. گاندری هم در لحظاتی که دارد از دنیا می‌رود، قاتل خود را می‌بخشد. به این نکته اشاره کردید که در سیاست موازنه عدمی، فرد نگاه سلبی به موضوعات و رویدادها ندارد. اما در مورد مدرس، دست کم در چند مورد، مخالفت قاطع خود را نشان می‌دهد، از جمله برخورد او با رضا شاه، از جنس برخورد گاندری با قاتلش نیست. به هر حال در پیش گرفتن سیاست موازنه عدمی به این معنا نیست که انسان هر نوع پلشتی و انحرافی را تحمل کند و به دلیل

بسیار مهمی است. در پدیده‌های مصنوع خودمان دقت کنید. یک آجر را در نظر بگیرید. ارزش پایداری در آن بسیار بیشتر از بنایی است که با آجر ساخته می‌شود. برای ویران کردن یک ساختمان، نیروی کمتری باید به کار ببریم تا برای از بین بردن یک آجر. آجر پایداری بیشتر از ساختمان است، اما در مورد پدیده‌های زنده، این کل است که دارای پایداری است و جزء، قدرت پایداری ندارد. مثلاً در مجموعه بدن انسان، هر یک از اعضا در این کل هستند که می‌توانند به حیات خود ادامه بدهند و به وظایفشان عمل کنند. چرا؟ چون ارتباطات شکل گرفته و هدف واحدی دارند. شهید مدرس می‌داند وقتی که بحث موازنه عدمی را مطرح می‌کند، باعث پایداری می‌شود و این پایداری باعث قوام مملکت است. هنگامی که افراد مملکت از هم دور می‌شوند، طبق اصل دوم ترمودینامیک، آنتروپی در آنها افزایش پیدا می‌کند و در نتیجه، زودتر به مشکل برمی‌خورند. ما در یک دورانی دیوار چین می‌سازیم و در یک دورانی دیوار برلین را برمی‌داریم و اتحادیه اروپا را می‌سازیم. برای مدرس کاملاً مشخص است که هر چه سیستم‌های ما کوچک‌تر باشند، زودتر از بین می‌روند و بالعکس. حالا این را وصل کنید به کل حیات انسان که انسان جزئی از آن است و به قول مولانا، قطره آجر با دریا باشد، دریاست، و گرنه به تنهایی همان قطره است. نگاه مدرس این است که ارتباطات به سطح ماورای خودشان برسند و در نتیجه اجزا، کمتر به مشکل برخوردند.

ما مشاهده می‌کنیم که شهید مدرس به رغم به کارگیری سیاست جمع‌گرا و وحدت‌گرا و باز کردن سفره رحمت عشق و نشان دادن همگان بر سر این سفره، دست کم در کوتاه مدت نتوانست به موفقیت دست یابد. البته درباره نتایج موفقیت آمیز دراز مدت شیوه مدرس باید در مبحث جداگانه‌ای بحث کرد. یک وقت هست که یک بخش کوچکی از یک سیستم، درست کار می‌کند، مثلاً قلب انسان درست کار می‌کند، ولی سایر اعضا سرطانی شده‌اند. آیا چنین موجود زنده‌ای می‌تواند به حیات خود ادامه بدهد؟ آیا انسان می‌تواند زندگی سالم بکند در حالی که هوا آلوده است، آب آلوده است، سبزی و غذا آلوده است؟ سلامتی یک مفهوم عام است و نمی‌توان به این مفهوم جدا از اجزایش رسید.

در زمان مدرس، مخالفان او نگاه وجودی داشتند. دقیقاً و به همین دلیل هم مدرس موفق نشد.

بازتاب‌ها و تأثیرات بلند مدت موازنه عدمی تا چه حد بر نگاه سیاستمداران و مسیر تاریخ تأثیر گذاشته است؟ من البته نگاه تاریخی دقیقی ندارم و موازنه عدمی را هم به این دلیل مطالعه کردم که بدانم چگونه می‌توانم این نگاه را در زندگی‌ام پیدا کنم و به کار بگیرم. حتی می‌بینم که در نگاه مهندسی هم متفکرین دارند به آن عمل می‌کنند، ولی خیلی ساده می‌گویم، احساسم این است که بسیاری از متفکرین می‌خواستند به این نظریه نزدیک شوند. شاید دکتر مصدق می‌خواست این کار را بکند، ولی توان لازم برای نزدیک شدن به اجزا و شاخصه‌های آن را نداشت. شاید افرادی مثل گاندری این مفهوم را خوب درک کرده باشند.

از آنجا که مدرس و گاندری، معاصر هستند، تشابهات و اختلافات شیوه‌های آنها را در چه چیزهایی می‌بینید؟

به نظر من تعابیر «موازنه عدمی» و «موازنه وجودی»، هوشمندانه‌تر از «مبارزه منفی و مثبت» انتخاب شده‌اند. هنگامی که از موازنه عدمی صحبت می‌کنیم، یعنی عدم سلطه مفاهیم مجازی را مطرح می‌سازیم، در حالی که در مبارزه منفی، به مفاهیم مجازی ارزش می‌دهیم و فقط درجه شان را زیاد و کم می‌کنیم، ولی من فکر می‌کنم کسانی که در تاریخ به عنوان نقطه عطف مطرح می‌شوند، کسانی هستند که اساساً خواسته‌اند بحث سلطه را بردارند. ببینید! موقعی که اختراع پست پیش آمد، زمانی بود که انسان‌ها می‌خواستند بحث سلطه مکانی را از میان بردارند. موقعی که رادیو و تلویزیون اختراع شد، باز می‌خواستند سلطه زمان و مکان را از ارتباطات بردارند. یا هنگام ایجاد صلیب سرخ، باز مسئله این بود که انسان‌ها به هنگام مصیبت و گرفتاری، تحت هیچ سلطه‌ای قرار نمی‌گیرند و به عنوان انسان، مطرح می‌شوند. فکر می‌کنم گاندری هم تحت تأثیر اندیشه‌های عرفانی که در هند وجود دارد، سیاست مبارزه منفی را مطرح می‌کند. به

حسین میر

● فکر می‌کنم گاندی هم تحت تأثیر اندیشه‌های
● عرفانی که در هند وجود دارد، سیاست مبارزه
● منفی را مطرح می‌کند. به اعتقاد من، اگر ما نگاه
● عارفانه را نسبت به هستی نادیده بگیریم،
● نمی‌توانیم سیاست موازنه عدمی مدرس را بفهمیم
● و اگر عرفان را از مدرس بگیریم، در شناخت
● سیاست عدمی دچار مشکل می‌شویم؛ چون او فقط
● در ارتباط با سایر ممالک، این سیاست را مطرح
● نمی‌کند، بلکه آن را در ارتباط خود با خود، ارتباط
● خود با خدا و ارتباط با مردم و فرزندان نیز آن را
● به کار می‌گیرد.

مردان‌شان از خودی و غیر خودی، مرزبندی‌های هویتی است؛ یعنی گروه‌های سیاسی قبل از هر چیز یک هویت فکری و عملی دارند که باید کاملاً مرزهایشان روشن باشند و لذا تفاوت‌های من و شما باید کاملاً مشخص و خطوط قرمز هم معلوم باشند. این حتی با رسیدن به وحدت ما هم منافاتی ندارد و وحدت در تکرار است و لذا خودی و غیر خودی در مفهوم مذمومش مد نظر نیست. یک وقت هست که شما می‌گویید این سلول دست است و این سلول قلب. بدیهی است که این دو باید یکدیگر متفاوتند، اما جوری باید یکدیگر در ارتباط هستند که باعث می‌شوند این بدن، کارش را درست انجام بدهد و حرکتی نکند. این همان موازنه عدمی است که مشکلی را هم به وجود نمی‌آورد، چون اجزا باید کاملاً مشخص باشند. بحث اینجاست که وقتی هر جزئی ساز خودش را می‌زند و این ارتباط وجود ندارد، موازنه وجودی مطرح می‌شود که در آن، اجزا رابطه ارگانیک با هم ندارند و هدف مشخصی هم ندارند. من فکر می‌کنم که اگر ما بتوانیم سیاست موازنه عدمی را در اطراف خود ایجاد کنیم، به نتایج مطلوبی می‌رسیم. چرا اتحادیه اروپا می‌تواند ده یازده کشور را در خود جمع کند و به طرف هدف مشخصی حرکت کند، ولی کشورهای مسلمان که از نظر اعتقادی، مبانی هم‌حکم تری هم دارند، نمی‌توانند؟ من اگر هم نمی‌توانم نسبت به کل هستی این سیاست را اجرا کنم، ولی در یک مجموعه کوچک که می‌توانم.

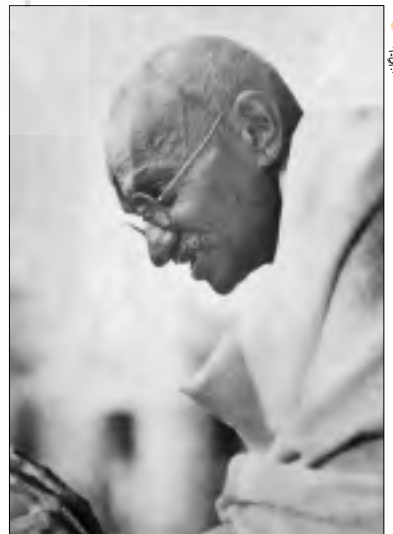
اتفاقاً منشأ اتحاد آنها جعل است و منشأ اتحاد ما می‌تواند اعتقاد ما باشد، اما آنها کار کرده‌اند و ما نکرده‌ایم. مسئله همین است که ما حول محور یک اعتقاد توحیدی، می‌توانیم گرد هم بیاییم و نمی‌توانیم. می‌بینید که این مجموعه با



می‌دانستند، مبنای عمل قرار ندادند؟ این از جمله مسائلی است که من خیلی درباره‌اش فکر کرده‌ام. الان هم اگر دقت کنید، می‌بینید که تفکر گاندی را هم کمتر متوجه شدند. حقیقت مولا را هم کمتر متوجه شدیم. این مشخصه ما انسان هاست. در مورد مدرس هم همین طور است. از اول انقلاب تا حالا چقدر سمینار درباره مدرس گذاشته ایم و فقط در حد ستایش کار کرده ایم، بدون اینکه او را بشناسیم. نگاهمان به قضیه، اصلاً بحث شناختن مدرس نیست. صفاتی از یک ساختار را که برای آن لحظه ما مناسب است، انتخاب می‌کنیم و روی همان‌ها انگشت می‌گذاریم. مادر باره نگاه مدرس به حیات، چقدر کار کرده ایم؟ مقاله‌هایی را که درباره او نوشته شده است، مطالعه کنید. فقط درباره مباحث خاصی نوشته شده‌اند. سیاست فقط جزئی از دیدگاه کلی مدرس نسبت به حیات است. نگاه او به حیات باید شناخته شود تا باقی اجزا معنا پیدا کنند و شناخته شوند. در کمتر یک سیستیم، فقط از یک خروجی درباره آن قضاوت نمی‌کنیم. به عنوان مثال من از شما می‌پرسم پول دارید یا نه من قرض بدهید و شما یا آنکه پول همراهمان هست، می‌گویید نه. من نمی‌توانم از پاسخ منفی شما به این نتیجه برسم که خسیس هستید. شاید این پول برای عمل جراحی مادرتان همراه دارید. صفت‌گذاری ما در مورد افراد به قدری موضعی و مقطعی است که نمی‌توانیم درباره کل سیستم قضاوت صحیحی داشته باشیم. ما باید نگاه مدرس را به حیات و هستی بشناسیم و فقط در این صورت است که عملکردهای او مفهوم پیدا می‌کنند. به اعتقاد من کمتر به دیدگاه هستی‌شناسی مدرس توجه شده است.

با توجه به اینکه دنیا اساساً بر مدار سیاست موازنه وجودی اداره می‌شود، به نظر شما طرح سیاست موازنه عدمی در دنیای فعلی و تفهیم و بسط آن تا چه حد می‌تواند به حل نه تنها مشکلات ما، بلکه مشکلات جهان کمک کند و تا چه حد می‌تواند دیدگاه داعیه داران سیاست موازنه وجودی را به خطر بیندازد؟ مسئله مهمی که باید خیلی به آن توجه کنیم این است که اگر ما در مملکت خودمان سیاست موازنه عدمی را شروع کنیم، بسیاری از مشکلات حل خواهند شد. یک وقت هست که اعلام می‌شود خودی و غیر خودی، یعنی موازنه وجودی. دسته بندی افراد و گروه گروه کردن و مجموعه‌ای را که باید منسجم باشد، به اجزا تقسیم کردن، سیستم را تضعیف می‌کند. در ممالک مختلف این گروه گروه شدن وجود دارد، اما برخی متوجه شده‌اند که باید به سمت انسجام بروند، مثل اتحادیه اروپا که حالا می‌تواند در مقابل آمریکا، یک مقداری حشش را بزند.

خودی و غیر خودی اگر به مفهوم جداسازی افراد از یکدیگر و درجه بندی آنها به عالی و دانی باشد، البته مذموم است، اما برخی



هم ارتباط دارند و وحدت را می‌توان در آنها ملاحظه کرد، در حالی که از نظر اعتقادی، به قول شما، چیزهایی را ساخته‌اند. من فکر می‌کنم هنگامی که بحث وحدت وجود مطرح شد، متفکران ما از جای بسیار درستی شروع کردند، اما ما نتوانستیم این بحث را در سطح اجتماع جاری کنیم و لذا باید بسیار در زمینه وحدت وجود کار کنیم.

حضرت امام هم در تفسیر سوره حمد فرمودند عالم با همه تفاوت هایش تجلی وجود است.

دقیقاً همین طور است. حتی در بدترین افراد هم به دلیل اینکه مخلوق خداوند هستند، آثاری از خداوند هست. همه آفریده خدا هستند، منتهی از درجه‌ای و در نگاه به هستی، نباید تاریکی را حقیقت بنگذاریم، چون مجاز است.

تاریکی از زمانی آغاز می‌شود که انسان‌ها از مواهب خداداد ایشان در مسیری غیر از مسیر فطری استفاده می‌کنند فقط می‌خواهم نکته‌ای را توضیح کنم. نگوییم تاریکی‌شان، بگوییم کم شدن روشنایی‌شان، چون تاریکی بحث مجاز را پیش می‌آورد. همین زیاد و کم شدن روشنایی در طبیعت هم وجود دارد.

با توجه به شرایط دنیای امروز، زمینه پذیرش موازنه عدمی را چقدر می‌بینید؟

آقای خاتمی مقداری از این بحث را با عنوان گفتگوی تمدن‌ها در سازمان ملل مطرح کرد و نمایندگان بیش از ۱۶۰ کشور این پیام را شنیدند و آن سال را به نام سال گفت‌وگوی تمدن‌ها نامیدند و آن را در تقابل با جنگ تمدن‌ها مطرح کردند. من فکر می‌کنم اگر ما خیلی زنگ بودیم، باید این کار را انجام می‌دادیم. دنیا نشان داد که تمایلی به این مسئله دارد و این، تمایل مثبتی است و می‌شود روی آن کار کرد.

سخن اینجاست که موازنه عدمی و گفتگوی تمدن‌ها را نمی‌توان در سطح قدرت‌های حاکم مطرح کرد، چون آنها به دلیل ماهیت وجودی‌شان طبیعتاً تمایلی به این شیوه‌ها ندارند. تئوری گفت و گوی تمدن‌ها هم شاید به این دلیل تحقق نیافت که در سطح نمایندگان قدرت‌ها و حاکمیت‌ها مطرح شد و نه در سطح ملت‌ها، به ویژه ملت‌های مظلوم و تحت ستم. بحث بر سر متفکرین دنیاست، زیرا دنیا را متفکرین دنیا معنا می‌دهند نه قدرتمندان.

سؤال این است که این تئوری در میان متفکرین جهان چه جایگاهی دارد؟

ببینید الان در همه مسائل جهان، نگاه سیستمی دارد حاکم می‌شود. دیگر کسی نگاه تک بعدی به یک سیستم نمی‌کند. یک موقعی در مبارزه با سرطان، عضو آسیب دیده را نشانه می‌رقیم و دارویی می‌داده‌یم. حالا کل سیستم بدن را در ارتباط با سرطان می‌بینیم و بر همین اساس هم عمل می‌کنیم. یعنی هر پدیده‌ای با پدیده‌های دیگر است که معنا پیدا می‌کند. گذشت روزگاری که به یک جزء توجه کنیم و اجزای دیگر را در نظر نگیریم. بحث موازنه عدمی نگاه سیستمی به مسائل دارد و این نگاه دارد به همه مجموعه‌ها حاکم می‌شود. یک موقعی می‌گفتند آن کشور اگر گازهای گلخانه‌ای ایجاد می‌کند به خودش مربوط است و به دیگران ربطی ندارد. بعد دیدند به لایه اوزون آسیب رسید و یخ‌های قطب شمال آب شد و کل اکوسیستم دنیا تحت تأثیر قرار گرفت. دیگر گذشت زمانی که هر جزئی بتواند کار خودش را بکند و به فکر کل سیستم نباشد.

بنابراین کل سیستم طبیعت و دنیا دارد به سوی موازنه عدمی پیش می‌رود.

دقیقاً لب کلام را گفتید که خود طبیعت می‌گوید قوانین من این است و اگر مخالف آن عمل کنید، من قدرتم را به شما نشان می‌دهم. یک گونه از بین می‌رود و هزاران گونه تحت تأثیر قرار می‌گیرند. در زمینه اقتصاد، اگر کشوری ورشکسته می‌شود، به کشور دیگر ربطی ندارد، ولی حالا چنان این رشته‌ها درهم پیچیده شده‌اند که مثلاً وقتی بورس کشورهای جنوب شرقی آسیا مشکل پیدا می‌کند، تمام بورس‌های دنیا دچار مشکل می‌شوند. گذشت زمانی که هر کشوری و هر فردی، جزیره‌ای جداگانه‌ای باشد. من فکر می‌کنم روزگاری شده که باید نگاه سیستمی به مسائل داشته باشیم و این نگاهی است که مدرس بسیار به آن معتقد بود. ■